"فقط با گسترش حکمت کبالا در بین اکثریت به رستگاری کامل نائل خواهیم شد." راو یهودا اشلگ "بعل هسولام"

رایگان

کبالا برای همه

نشریه فارسی شماره 3 سازمان "بنی باروخ" – 2012

www.kabbalah.info/ir/ . www.kab.co.il

گنج گرانبها

صفحه شماره 3

قدرت ناپیدای افکار

صفحه شماره 5

آمادگی برای اصلاح

صفحه شماره 2

انسان ها باید اصلاح شوند و نه اقتصاد

صفحه شماره 7

کبالا چیست؟

کبالا کلید ورود به دنیای سعادت و کامروانی است. اکنون این کلید می تواند در دست هر یک از ما باشد. فقط باید بخواهیم که با این کلید دروازه های سعادت و کامیابی را بگشاییم.

دانش کبالا ما را با قوانین طبیعت و قدرت والایی که تمام جهان را اداره می نماید و فعلا از دید ما نهان هستند آشنا می سازد. ما رفته رفته پی می بریم هدف آفرینش چیست، به چه منظور آفریده شده ایم، از کجا آمده و به کجا خواهیم رفت و با راز اندیشهٔ آفرینش آگاه می شویم.

آموزش این قوانین و سیر مراحل آن باعث گشایش حس معنوی می شود که در کبالا "نشاما" نامیده می شود بوسیله این حس خاص می توانیم به صورت صحیح و نیک زندگی خود را اداره نموده و به سعادت و کمال برسیم و به دنیای بی انتها دست یابیم.

ما اکنون به وسیله حواس پنجگانه فقط بخش بسیار کوچکی از واقعیت کلی را احساس می نماییم. می توانیم آن را به تالار وسیعی پر از گنج و نعمت تشبیه کنیم که فقط قسمتی از آن بوسیله شمعی روشن شده و سایر قسمتها از دید پنهانند. با گسترش این حس، هر بار قسمت دیگری از تالار آشکار گردیده و انسان از نعمت جاودانی برخوردار می شود.

"کبالا" یعنی قبول و دریافت نور خدائی، همان نوری که ما را براه راست هدایت می کند. کبالا راهی است برای پیوستن آفریده به آفریننده. برای یافتن آفریدگار باید تکامل معنوی پیدا کرد. این تکامل معنوی گام بگام و پله به پله است تا ملاقات خداوند. این پله همان (سولام) است که رابی یهودا اشلگ (بعل هسولام) تفسیر کنندهٔ کتاب زوهر مقدس از آن سخن می گوید.

هدف زندگی، وحدت است و دانش کبالا توضیح می دهد، تمام مشقات و مشکلاتی که بشریت از آنها رنج می برد از خودخواهی او سرچشمه گرفته و با اصلاح خودخواهی می توانیم دنیای بهتر و کامل تری داشته باشیم و به هماهنگی مطلق برسیم. در واقع این تنها راه حل برای بحران سراسریست که اکنون تمام جهان را در بر گرفته.

اکنون بسیاری از افراد جهان از زندگی پوچ دنیای مادی خسته شده و به دنبال یافتن حقیقت هستند. همه تشنه و جویندهٔ نور می باشند. نور زندگی حقیقی، نور دوستی و وحدت، نوری که قلب ها را از عشق و محبت روشن می سازد. دانش کبالا کلید رسیدن به این نور است. این کلید بیشتر از هر وقت دیگر به ما نزدیک میباشد.

داستان ملت مصرف گرا

"هماهنگی با کیفیت و خصوصیات طبیعت تنها راهی است به رسیدن خوشنودی و رضایت ابدی".

مردم ایالت متحده آمریکا بدون صرفه جویی وبا اغراق زیاد خرید می کنند، و همچنان به خرید کردن خود ادامه می دهند. بدین وسیله تولید و عرضه انواع محصولات در جریان است. و این جریان همینگونه ادامه دارد تمام زندگی به کار کردن و خرید کردن مکرر منحصر شده. کار می کنند تا پول تمام چیزهائی که خریداری کرده اند را بپردازند و این چرخ همیشه در حال گردش است.

این موضوع امروزه برای اکثر مردم جهان روشن و واضح است. با این وضع تمام بررسی ها نشان می دهند که حد رضایت و خوشنودی در بین مردم رو به کاهش است. آیا در واقع این روشی است که ما می خواهیم زندگی و اقتصاد خود را با آن اداره کنیم؟ آیا براستی ما از سیستمی اطاعت می کنیم که زندگی مردم را متلاشی و به محیط زیست لطمه غیر قابل جبران می زند؟ بله کاملا تعادل بین ما و طبیعت را از بین برده و با وجود تمام این مسائل، واقعا ما خوشنود و راضی هستیم؟

توضیح در بارهٔ دلیل تمایل به مصرف گرایی

محققی بنام آنی قبول دارد: "زمانی همه چیز به پیش می رود که ما بتوانیم وابستگی و ارتباط مسائل را درک کرده و تصویر کلی قضایا را ببینیم". اتفاقا، دانش در باره درک کردن این "ارتباطات" است. در مرحله اول باید "پشت صحنه" را ببینیم و متوجه شویم که نیرو و جاذبه ای که این انگیزه مصرف کردن و بلعیدن رابه ما می دهند، و سیستمهایی که باعث تغذیه و قدرت دادن به انگیزه هایمان می شود، چیزی بیش از "ماهیت" اصلی ما نیست: ماهیت خودپرستی و نفس انسان.

در حقیقت دلیل اصلی که ما فورا استراتژی ویکتور لبو (victor lebow)¬ را پذیرفتیم و تصویب کردیم ماهیت نفسانی ما می باشد. ولیکن آنچه ویکتور لبو در نظر نگرفت این بود که روزی ما شروع به فهم و پی بردن به هدف واقعی و معنوی خواهیم کرد. تصور اینکه فرهنگ مصرف گرایی قادر به برآوردن رضایت معنوی ما شود نشان می دهد که تا چقدر درک ویکتور لبو از مفهوم واقعی رضایت معنوی و روحی ساده لوحانه بود.

از دیدگاه حکما، اینکه اشیاء به هیچ عنوان باعث رضایت معنوی و روحی ما نخواهد شد و خوشنودی واقعی و جاودانی فراهم نخواهند کرد کاملا واضح و مشخص است. رسیدن به رضایت معنوی و سعادت ابدی با هماهنگی و یگانگی با اصول اساسی طبیعت، که پایه و بنیاد آن بر عشق و بخشش کامل است، امکان پذیر می باشد. اما از آنجایی که این کیفیت و خصوصیت در ما نهفته است.آنجا که ما احساس می کنیم عدم هماهنگی و تعادل ما می باشد، نشان دهنده تمام مشکلاتی است که در اطراف خود می بینیم، خواه بین خودمان یا بین ما و طبیعت.

حکما می گویند: هماهنگی با کیفیت و خصوصیات طبیعت تنها راهی است به رسیدن خوشنودی و رضایت ابدی، علاوه بر این دیدگاه جدیدی به ما اعطا خواهد کرد، و ما زندگی را در سطح کاملا متفاوتی تجربه خواهیم نمود. ولیکن برای اینکه بتوانیم به آن مرحله برسیم، باید ماهیت نفسانی خودمان را عوض کنیم.

تغییر و تحول فقط از درون شروع می شود

طریقی که ما زندگی شخصی خود را می گردانیم، و روشی که زندگیمان را بر روی سیاره زمین اداره می کنیم، نتیجه سیستم ماهیت ذاتی و طبیعی ما می باشد. بنا براین اگر بخواهیم چیزی در ظاهر تغییر پیدا کند ما باید از تسلط نفس خود بر آنتخابات و گزینه های زندگیمان رهایی یابیم. هدف ما بسیار با شکوه تر و عالی تر از غلامی و برده بودن سیستم مصرف گرایی ما می باشد.

هدف ما منحصربه این نیست که فقط بهتر از منابع زمین و طبیعت استفاده کنیم یا صدمهٔ کمتری به محیط زیست وارد نمائیم. به عبارت ساده می توان گفت که هدف و نفس انسان رسیدن به هماهنگی و تعادل درونی با طبیعت می باشد، و اینکه انسان به آنجائی برسد که قادر باشد،هماهنگی و تعادل بین خودپرستی ذاتی خویش با نوع دوستی و بخشش که ذات طبیعت است بر قرار کند. و به این ترتیب مفهوم کمال و جاودانی واقعیت را درک کند.

آمادگی برای اصلاح

راو یهودا اشلگ ملقب به بعل هسولام برای توصیف مراحل روحانی که انسان باید طی کند از مثال زیر استفاده می نماید:

"هنگامی که ما سیب نرسیده ای را می چشیم، مزه تلخ آن مربوط به خود سیب نیست. قضیه اینست که صبر نکردیم تا میوه رسیده شود. مشکل تنظیم وقت ما می باشد ، نه سیب و نه درخت".

این پیام بسیار عمیق و شگرفیست که مشکل حقیقی ما را روشن می سازد. مشکل آن است که پیشرفتمان هنوز کامل نشده. بنابراین از اینکه گاهی عصبانی، غمگین و افسرده هستیم یا اینکه هنوز به تمام خواسته ها و هدف های مقدور نرسیده ایم، نباید از خود شکوه ای داشته باشیم. ما مخلوق تکمیل نشده مانند میوه ای

نارس هستیم.

شما هرگز درخت را به دلیل آن که در ابتدا میوه هایش کال هستند از ریشه جدا نمی کنید، بلکه صبر کرده تا سیب های رسیده و شیرینش را بچینید.

راو اشلگ در ادامه این موضوع بیان می کند که در دنیای ما "بدی" وجود ندارد بلکه مردم و وضعیتشان در اواسط مراحلی قرار دارند. عدم تکامل ما، ما را به انسان های بد تبدیل نمی کند. برعکس، "بدی" اصلا وجود ندارد.

این نکته، مربوط به رشد روحانی ما نیست بلکه بیان کننده این امر است که هیچ کسی را نمی توانیم قضاوت کنیم. یا بگوییم که مردم بد و ناشایسته هستند. آدم ناشایسته وجود ندارد. اگر ما در مرحله کاشته شدن یا روییدن هستیم، اگر ساقه ایم و یا اگر میوه، باید بدانیم که این مراحل، ماهیت همه چیز ما هستند.

گاهی حتی هفتاد سال طول می کشد تا برخی از درختها به موقعیتی برسند که بتوانند ثمری بدهند ولی آگاهی از این موضوع که شاید کشاورز هرگز از میوه آن درخت برخوردار نشود، باعث نمی شود که از کاشتن آن خودداری کند و هرگز کاشتن درخت، بی ارزش و اتلاف وقت محسوب نمی شود.

اغلب مواقع ما خود را در راه ها و روابطی می یابیم که بنظر می آیند، به هیچ جا نمی رسیم. مثلا شروع به کاری که پیشرفت و سودی در آن نیست می کنیم، ولی بخاطر تلاش های قبلی و کسب اندرز، رابطه یا شغل بعدی ما با ثمر خواهد شد. گاهی باید ده ها یا شاید صد ها بذر بکاریم تا به ثمر برسد. آیا این تلاشها بیهوده هستند؟ چنین چیزی هرگز وجود ندارد!!

گنج گرانبها

"رابی شیمعون با گریه در گوشه ای نشست و چنین گفت: وای اگر این راز را آشکار کنم، و وای اگر آن را آشکار نکنم... زیرا اگر آشکار نکنم قوانین الهی را از دست خواهند داد، و اگر آشکار کنم شاید به گوش کسی برسد که لیاقت این راز ها را نداشته باشد"

(مقدمه ایدرا رابا، کتاب زوهر)

کبالیستها همیشه دنبال راهی میگشتند تا بتوانند به انسان، روش رسیدن به کمال و تکامل را بازگو کنند. ولی واگذار کردن این خرد بسیار پیچیده و دشواربود و آنها مجبور بودند راهی بیابند تا بر این محدودیات غلبه کنند.

در این قسمت از زوهر، پی می بریم تا چه حد رابی شیمعون در تردید دشواری قرار دارد. از یک سو او می خواهد برای تمام دنیا از دانش کبالا سخن گوید، ولی از سوی دیگر بیم دارد که به طرز صحیح، گفته هایش را درک نکنند. برای پی بردن به بغرنجی و پیچیدگی این امر، در ابتدا باید با یکی از بزرگترین رازها آشنا شویم. این راز، دانستن "معنای حقیقی کبالا" است.

قوانین کبالا همانند داروی شفا دهنده میباشد

رابی شیمعون می گوید: "وای به حال کسی که به سادگی فکر می کند که کبالا از داستانها و افسانه ها سخن می گوید.

ابداً! تمام گفته های کبالا، بیان های والا و راز های تعالی هستند" - (کتاب زوهر).

کتاب زوهر به ما آشکار می کند که بر خلاف آنچه که به بسیاری از ما در طول زمان تلقین شده، کبالا مجموعه ای از داستانهای تاریخی یا آئین مادیات نیست. در بسیاری از نوشته ها تأیید و تأکید شده: "صفت بد (yetser ha ra) را آفریدم و برای اصلاح آن کبالا را آفریدم، زیرا نور کبالا، آن بد را به سمت نیکی برمی گرداند".

کبالیستها توضیح می دهند که کبالا نیروی خاصی است "نوش دارویی" که وظیفه اش کمک کردن به ما است تا هدف آفرینش را به انجام رسانیم، یعنی بر صفت خودخواهی و اگوایزم تسلط یافته و با قدرت الهی قدرت عشق و محبت و بخشش، که گرداننده تمام هستی و واقعیت است، همانند شویم. از ابتدا تنها به این منظور کبالا به انسانها واگذار شده است.

کبالا دارای کیفیت خاصی است که هم می تواند مفید باشد و هم مضر. هرگاه که از کبالا در راستای هدفش ، یعنی از روی اراده و خواست اصلاح شدن و رسیدن به همانندی با قدرت الهی استفاده کنیم، کبالا ما را به سوی زندگی تازه و والا بالا می برد و در مقابل آن اگر بر خلاف این اراده و خواست عمل کنیم باعث ضرر می شود. به همین دلیل نوشته شده: "اگر انسان مستعد بوده وسعادتش را داشته باشد، کبالا برایش داروی شفا بخش می شود. و اگر نه، آن زهر مرگ است".

منظور از "مرگ"، مرگ روحانی است و "زهر مرگ" آن است که انسان با سرو کار داشتن با کبالا، علاوه بر اگوایزم مادیش، اگوایزم روحانی نیز افزوده می شود و این افزایش باعث می گردد که او خود را مانند شخصی روحانی و صادق مجسم کرده و تصور کند که باید از پروردگار و سایر انسان ها در این دنیا و دنیای روحانی مزد بگیرد و جای او در بهشت حتمی است. و به این دلیل رابی شیمعون بریوخای ناله سر داد: "وای - وای".

هدف رابی شیمعون واگذار کردن حکمت کبالا به آنهایی است که اراده حقیقیشان اصلاح خود و رسیدن به همانندی با پروردگار است. به همین دلیل رابی شیمعون کتاب مقدس خود را به صورت رمزهای خاصی می نویسد و می داند که کتاب زوهر حتماً باید در عرض صدها سال مخفی شود تا نسلی فرارسد که لیاقت دریافت آن را داشته باشد.

بالا رفتن از نردبان روحانی

"رابی شیمعون دستهایش به سوی خدا بالا برد و با گریه گفت: وای به حال کسی که به آن زمان برسد و خوشا به قسمت کسی که بتواند در آن دوره قرار داشته باشد" و توضیح می دهد: وای به حال کسی که به آن زمان برسد ، زیرا خداوند قضاوت خواهد کرد و به اعمال هر یک نظر خواهد افکند. و خوشا به کسی که بتواند در آن دوره قرار داشته باشد، زیرا به آن نور الهی، نور شادی بخش خالق نائل خواهد شد"

با این زبان پر احساس و زیبا زوهر در باره رابی شیمعون بیان می کند که چگونه به آینده می نگرد و برای زمانی که انسان از پرودگار دور می شود می گرید. اکنون زمانی فرا رسیده که لازم است که حکمت کبالا آشکار شود تا هدف آفرینش را به انجام رسانیم ولی رابی شمیعون می داند که برخی از افراد از آن به صورت نا درست استفاده خواهند کرد و غم او از این جا سرچشمه می گیرد و برای آنها "وای" می گوید. ولی بلافاصله او اضافه می کند که افراد بسیاری نیز خواهند بود که با کمک حکمت کبالا به نور الهی خواهند رسید.

"خوشا" به حال کسانی که این سؤال که "برای چه ما زنده ایم" در قلبشان بیدار شده است زیرا این سؤال آنها را در تماس با "نور اصلاح کننده"، نوری که در کتابهای کبالا نهان شده است میرساند. و هنگامیکه خداوند به هدایت و احکام بپردازد، یعنی هنگامیکه نور الهی روح ها را پر کند. این افراد از شادی خالق شاد خواهند شد.

در دوره کنونی، ما به "تفسیر هسولام" (نردبان) کتاب زوهر نائل شدیم. تفسیر هسولام اولین و تنها تفسیری است که به انسان امکان می دهد تا خود را به جهت صحیح آموزش حکمت کبالا برساند. به این صورت به ما امکان می دهد تا گنج پر ارزشی را که رابی شیمعون در کتاب زوهر برای ما پنهان کرده است بیابیم. هسولام، مانند اسمش نردبانی برای بالا رفتن مستقیم به سوی کمال و تکامل است. به دنیا آمدن تفسیر هسولام کتاب زوهر در زمان ما، پیش آمدی اتفاقی نیست، بلکه گواه واضحی است که ما کاملا به احساس کردن "نور شادی بخش خالق" نزدیک شده ایم.

گفتارهایی از بعل هسولام : صلح و آرامش هریک از ما در گرو دیگری

- **اتحاد در اجتماع سرچشمه وفور و نعمت و آسایش آن است**

در مقاله "آزادی" بعل هسولام شرح می دهد که اتحاد و یگانگی در جامعه سرچشمه سعادت و آسایش است در حالیکه که عدم اتحاد بین افراد باعث تمام سختی ها و مشقات است. پیروزی و رفاه بستگی به نزدیکی و یگانکی جامعه جهانی دارد

- **تمام دنیا در واقع یک اجتماع محسوب می شود**

بعل هسولام در مقاله "صلح در جهان" توضیح می دهد که در این زمان هر یک از ما برای به دست آوردن احتیاجات بستگی به تمام دنیا داریم. و هر یک از ما در دنیا مانند چرخ دنده های یک سیستم هستیم. بنابراین نمی توانیم بیش از این در باره راحتی و امنیت کشور یا ملتی به صورت جزئی منفرد صحبت کنیم بلکه فقط در باره تمام دنیا این بحث به نتیجه می رسد. زیرا امروز رفاه هر کس در جهان بستگی به رفاه و آسایش تمام افراد جهان داشته و بنا بر آن ارزیابی می شود. امروز به وضعی رسیده ایم که تمام دنیا مانند یک جامعه است و هر انسان در جهان از تمام جهان تغذیه می شود و بنابراین او مجبور است که مراقب آسایش تمام دنیا باشد

- **صلح و آرامش هر یک از مابه همگی ما بستگی دارد**

بعل هسولام در مقاله "صلح درجهان" توضیح می دهد که خوب و بد، بنا بر اعمال هر کس نسبت به اجتماع ارزیابی می شود. و این جایی است که تیازمند به اصلاح است. بنابراین هر کس باید بفهمد که منفعت شخصی او و منفعت اجتماع یکی است و فقط به این نحو دنیا به اصلاح نهایی خواهد رسید .

درباره بنی باروخ:

"بنی باروخ" سازمان غیر سیاسی است که هدف استفاده مادی ندارد، بلکه تنها هدف آن آموزش وانتشار علم کبالا برای تسریع پیشرفت وترقی روحانیت تمام افراد بشر است. این سازمان در سال 1991 بوسیله راو دکتر "میخائل لایتمن" تأسیس گردیده و به اسم معلم و مربی روحانی وی، کبالیست عظیم "راو باروخ شالم اشلگ"، نخست زاده و ادامه دهنده راه و مکتب " راو یهودا اشلگ" (بعل هسولام – مؤلف تفسیر "هسولام" کتاب زوهر) نامیده می شود.

متن های این نشریه براساس منابع اصلی کبالا نگاشته شده اند.

تماس و آشنائی با ما

farsikab@gmail.com

www.kabbalah.info/ir

ادرس ما در فیس بوک:

The Wisdom of Kabbalah- علم کبالا

کانال 66 تلویزیون کبالا Yes - Hot

حکمت کبالا علمی پیشرفته است. این حکمت، علم احساسات و دانش لذت روحانی است.

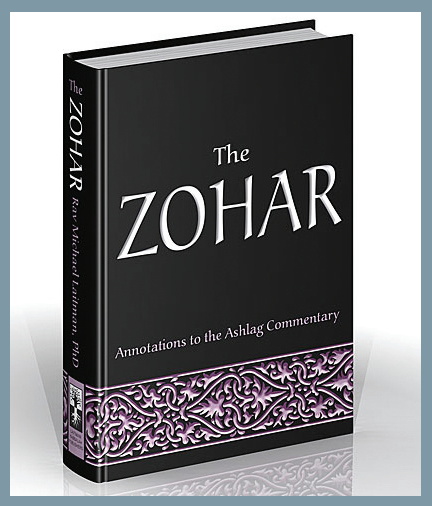

تاریخچه کتاب زوهر

افشاء و انتشار کتاب زوهر در عصر ما، یکی از نشانه ها و نماد مرکزی پایان دوران پراکندگی و آغاز بیداری روحانی سراسری در تمام جهان است.

در قرن دوم میلادی، حدود ۱۸۰۰ سال پیش، رابی شیمعون بریوخای" ملقب به "راشبی" با پسرش، "رابی العاذار" در غار کوچک و تاریکی بنام "ایدرا ربا" در جنگلی که شهر "تسفات" را احاطه نموده و در دامنه کوه "میرون" قرار دارد، از قیصر روم پنهان شده بودند.

آنها طی ۱۳ سال خود را آماده نگارش کتاب زوهر می کردند زیرا می دانستند، زوهر در آینده، چهرهً تاریخ را تغییر خواهد داد.

سالها در غار گذشت، "رابی شیمعون" و پسرش اصلاح روحانی خود را که بر آنها واجب بود، کامل کرده و از آنجا خارج شدند.

۹ کابالیست برجسته، که پسرش یکی از آنها بود، دور "رابی شیمعون" گرد آمده، با هم تعلیم و آموزش دیده و از درون هیجانات واحساسات بارز روحانی، مهمترین کتاب کابالیستی، یعنی زوهر مقدس را جمع آوری کرده و نوشتند.

یکی از شاگردان "رابی شیمعون"، بنام "رابی آبا" از جانب پروردگار محق استعداد مخصوصی در نگارش بود. او تنها کسی بود که می دانست الهامات و سخنان استاد بزرگش را به صورت خاصی که هم آشکار و هم پنهان باشد بنویسد. کتاب زوهر استعداد ایشان را اینگونه توصیف می کند: "فاش در راز"

حکایت است که: نوشته های زوهر را در غاری نزدیک "تسفات" دفن می کنند. صدها سال می گذرد و افراد بومی این نوشته ها را پیدا کرده و خوشحال از یافتن آنها (چون در آن زمان کاغذ با ارزش بود)، از این کاغذها برای بسته بندی محصولاتشان شروع به استفاده می کنند. تا اینکه یکی از حکیمان که ماهی خریده بود، با تعجب زیاد متوجه ارزش بسیار گران نوشته های روی کاغذی که دور ماهی پیچیده بودند، می شود. بلافاصله تمام باقی مانده کاغذها را خریده و آنها را به صورت کتاب در می آورد. اما آنچه که از کتاب زوهر باقی مانده بود، مقدار بسیار کمی از اصل آن بود.

سپس کابالیستها نسل به نسل، در اتاقهای پنهانی شروع به آموزش آن کرده، واز انتشارش برای مردم خودداری نمودند. آنها فقط ا ین کتاب را به یکدیگر می سپردند، و در دسترس عموم قرار نمیدادند، زیرا هنوز دوران پراکندگی به پایان نرسیده بود.

تا اینکه در اوایل قرن چهاردهم میلادی، بیوۀ "رابی موشه دی لیون" کابالیست، که وارثه کتاب زوهر شده بود، به دلیل این که از محتویات کتاب آگاهی نداشت، آنرا در معرض فروش گذاشته و فروخت.

از آن پس کتاب زوهر در دسترس قرار گرفت. اما در واقع، تنها در نسل ما زوهر نمایان گردیده. و آن به خاطر تفسیرات "رابی یهودا اشلگ" ملقب به "بعل هسولام" می باشد.

"بعل هسولام"، بهترین تفسیرات در بر گیرنده، عمیق و پهناوری راجع به کتاب زوهر به اسم پیروش هسولام (تفسیر هسولام) نوشته و به چاپ رساند. هدف وی از نگارش این تفسیرات، قابل درک ساختن و دردسترس گذاشتن کتاب زوهر می باشد.

"بعل هسولام" توضیح می دهد: "نسل صاحبان زوهر، تنها نسلی است که به اصلاح کامل رسیده ، یعنی به تمام ۱۲۵ مراحل و پله های روحانی ارتقا یافته است. نسل ماهم باید به همان درجه کمال برسد. به این دلیل به ما هم اجازۀ گشایش زوهر را داده اند."

افشاء و انتشار کتاب زوهر در عصر ما، یکی از نشانه ها و نماد مرکزی پایان دوران پراکندگی و آغاز بیداری روحانی سراسری در تمام جهان است.

ازهزاران سال پیش صاحبان زوهر پیش بینی کرده و همچنین در زوهرنوشته شده: "برای اینکه آیندگان، طعم درخت زندگی (یعنی زوهر) را بچشند، با رحمت خداوند از پراکندگی نجات یافته و به رسالت نائل شوند".

خلق جهان

چگونه کبالا خلق جهان را در۵۷۷۲ سال پیش و انفجار بزرگ توضیح میدهد ؟

انفجار بزرگ حدود چهارده میلیارد سال پیش رخ داده است. علت آن جرقه ای بود از نور بالایی که به پایین ترین سطح خود، یعنی خود خواهی، رسید. جرقه درون خود تمام مواد و انرژی جهان مان را به همراه داشت، و از آن کل جهان ساخته شد.

سیاره زمین در حدود ٤,٦ میلیارد سال پیش در نتیجه تراکم منظومه شمسی ایجاد شده است. در طول زمان، پوسته زمین سرد، جو (اتمسفر) تشکیل و زندگی آغاز شد. هیچ یک از آنها اتفاقی نبود. هر چیزی که اتفاق می افتد ظهور اطلاعاتی است که در جرقه اولیه نور وجود داشته است. پس از طبیعت بی جان (جماد)، نباتات، سپس حیوانات، و در نهایت انسان ظاهر شد.

تفسیر تکامل به صورت سطحی، که گونه ای از گونه های دیگر تکامل یافته و از آن پس حتی انواع بیشتری به تکامل می رسند، درست است.

دلیل ظهور تمام جزئیات در طبیعت اطلاعاتی است که از همان ابتدا، ریشه در جرقه نور دارد. کبالا تکامل را اینگونه توضیح می دهد که روندی از بازگشایی داده ها (ژنها) است که رشیموت (خاطرات) نامیده می شود.

با این حال، تنها ۵۷۷۲ سال پیش نقطه ای در قلب برای اولین بار در انسان بیدار شد. نام یا لقب او "آدم" بود، نام او انعکاسی از تمایل او برای شبیه شدن به خالق است.

زمانی که انسان برای اولین بار جهان معنوی را لمس کرد، روز "آفرینش جهان" نامیده می شود. به همین دلیل آغاز تاریخ عبری از این نقطه می باشد.

با توجه به طرح خلقت، درطی شش هزار سال همه ما باید به سطح خالق برسیم. به این کیفیت "اصلاح نهایی" (اصلاح روح انسان) گفته می شود.

همه در باره سال 2012 که پایان جهان است صحبت میکنند .

ما با صفات و کیفیت هایی به دنیا آمدیم که به ما امکان ایجاد جامعهٔ متوازن و متعادل را نمی دهد. با وجودی که در این مورد بسیار تلاش و سعی می کنیم،ماهیت مان باعث می شود که از انجام این عمل امتناع کنیم. حتی اگر تمام بشریت بخواهد با قوای خود ترتیبی به جامعه بدهد و آن را تا اندازه ای متوازن کند. به دلیل آن که از ابتدا با چنین نقصی زاده شده ایم، تمام کوششها در این جهت باطل می شوند.

ما می توانیم پیرامون هر ایده ای برای پیوند، یگانگی و همبستگی هزاران سال بگردیم و با وجود این موفق به انجام آن نمی شویم. ابتکارات خودخواهانه ما بدون در نظر گرفتن دیگران سختی را افزایش می دهند. زیرا تنها نور عشق، دوستی و همبستگی می تواند باعث انجام این عمل شود.

ما اکنون هفت میلیارد نفر در کرهٔ زمین هستیم. صفت خودخواهی و منیت ما در طول تاریخ بسیار پیش رفته و به مرحله ای رسیده که این سیستم به دایره ای تبدیل گشته که درون آن همه با هم پیوسته هستیم. امروز ما می بینیم که چگونه پیچ و مهره های این سیستم فشرده تر می شوند و هر بار روابط جدید بین ما را آشکار می سازند.

در گذشته این ارتباط متقابل، آشکار نبود و اکنون پدیدار می شود. می توان گفت که این جریان از سال ۱۹۹۵ آغاز شد. در اوائل صدهٔ گذشته، یهودا اشلگ در نوشته های خود بیان کرد که از این تاریخ به بعد، مردم جهان به افراد یک خانواده تبدیل خواهند شد.

با فرا رسیدن سال ۲۰۱۲ فشار سیستم بر روی ما افزایش یافته و هر بار با رشتهٔ دیگری از این شبکه ارتباطی برخورد می کنیم که ما را بیشتر و بیشتر به صورت دوسویه به هم پیوست می دهد. این همان تعهد متقابل و یگانگی مابین ما می باشد که در عاقبت یا بصورت مثبت و یا بصورت منفی آشکار خواهد شد.

طبیعت، ما را با فشار و بوسیله مشقات وادار به اتحاد می کند و تا هنگامی که به این هدف نرسیم فشار ادامه خواهد داشت. ولی سئوال آن است که تا چه حد باید زجر بکشیم تا بگوییم "کافیست! اکنون زمانی فرا رسیده که باید کاری در باره اجتماع و جامعه انجام دهیم". با وجود این فعلا ما کمی به یکدیگر نزدیک تر شده ایم.

به هر حال تنها نور می تواند ما را به صلح برساند و این نور فقط در بین تعهد متقابل و صحیح **بین ما** آشکار خواهد شد و ما را به نحوی تغییر خواهد داد تا که با میل شخصی و مستقل بخواهیم با هم متحد شویم. یا به صورت دقیق تر می توان گفت تا بتوانیم آنچه در واقع وجود دارد و تا کنون از چشم ما پنهان بوده است را ببینیم.

خواه یا ناخواه، ما با یکدیگر همبسته هستیم و از همین جا بحران سرچشمه می گیرد. بحران جهانی، آشکار شدن شکافی است بین آنچه هست و آنچه باید باشد. تعهد متقابل و کلی، یک واقعیت است و بسیاری از محققان و متخصصان این امر را تأکید می کنند. این رابطه بین ما وجود دارد ولی برای منیت ما، پیوند و مسئولیت متقابل، امری نامطلوب است و تنها نور والا می تواند این خواست یگانگی را به ما ببخشد و به غیر از نور هیچ چیزی به انسان برای تغییر صفت و طبعش کمک نخواهد کرد.

بیایید با همدیگر این نور را درخواست کنیم تا سال ۲۰۱۲ آغاز پیوند، یگانگی، اتحاد، وحدت و صلح در جهان باشد.

قدرت ناپیدای افکار

ما همه چیز را نمی بینیم ولی این بدان معنا نیست که چنین چیزی وجود ندارد.

در بین افراد بشر یک رابطه نزدیک ، محکم، فشرده، ضروری و متقابل، وجود دارد. بسیار بیشتر از آنچه که ما فکر و با احساسمان درک می نماییم. طبیعت که یک پیکر واحد است به تدریج برایمان آشکار می شود. تمام طبیعت، گلوبال و واحد است.

طبیعت در نتیجهٔ انفجار بزرگ، از یک نقطه شروع به گسترش نمود و با وجود آنکه تصور میکنیم،آن به بخش های مختلف: جامد، نبات، جاندار، متکلم و قوانین فیزیکی، شیمیایی، بیولوژی، دینی و غیره تقسیم می شود، در واقع همه یکی هستند. ولی ما این ها را یک واحد نمی بینیم.

ما نمی بینیم چگونه همه با هم مرتبط هستند و با هماهنگی عمل می کنند. ما نمی بینیم، چگونه افکار و احساسات ما بر انفجارهای ستارگان تأثیر می گذارند. یا چگونه این انفجارات بر روی گیاهان باغچهٔ ما مؤثرند. ما همه چیز را نمی بینیم ولی این بدان معنا نیست که چنین چیزی وجود ندارد.

طبیعت، جهانی و سراسری است! ما امروزه این یکپارچگی و جهانی بودن طبیعت را بیشتر و بیشتر درک می کنیم. **ما خودمان** آن را کشف می کنیم. در واقع همه اینها همیشه در طبیعت وجود داشته، فقط به میزان پیشرفت ما برایمان آشکار می شوند. دلیل آنکه اکنون چیزی برایمان روشن می شود و دیروز از دیدمان نهان بوده آن است که امروز قدری بیشتر پیشرفت کرده ایم. و نه به دلیل آن که

کیفیت و ویژگی های جدیدی که قبلا که در طبیعت نبوده پدیدار می شود. همه اینها **در درون ما** آشکار می شوند زیرا **ما** پیشرفت کرده ایم.

بشر فعال ترین و پیشرفته ترین موجود در طبیعت است. ما به عنوان انسان از نظر دانش، موفقیت، احساسات و همه چیز بیشتر و سریعتر از سایر موجودات تکامل یافته ایم و با پیشرفتمان افق و عمق دیدمان نیز بیشتر می شود.

آیا قارهٔ آمریکا قبل از کشف وجود نداشت؟ آیا ستارگان و کهکشان هایی که دیروز ندیدیم و امروز می بینیم وجود نداشتند؟ همه وجود داشتند ولی ما آنها را نمی دیدیم زیرا برای دیدن آنها به اندازهٔ کافی پیشرفت نکرده بودیم. تلسکوپ اختراع نشده بود.

ما اکنون کشف می کنیم که همه با همدیگر متصل و پیوسته هستیم، ولی اینرا در سطوحی احساس نمی کنیم. یعنی ما این روابط متقابل را توسط لمس کردن، دیدن، شنیدن و بوئیدن حس نمی کنیم ولی همه آنها خارج از احساسات ما وجود دارند. در کجا؟ در افکارمان، در رابطه هایمان. هر عمل شما، هر فکر و اندیشهٔ شما، هر احساس شما، بر سراسر جهان تأثیر نموده و اثر می گذارد!

تعهد متقابل

چگونه می توانیم جامعه ای سالم بسازیم؟

تعهد متقابل تنها شعاری خوش آب و رنگ نیست. تعهد متقابل تنها راه رسیدن به کامیابی بشر است.

ما همه باید با علاقه متقابل در فضایی گرم و دوست داشتنی همچون یک خانواده متحد شویم. ما باور داریم که وحدت، بالاتر از هر چیزدیگریست، بالاتر از حسابگری های کوته فکرانه و منافع شخصیست. البته می دانیم که رسیدن به وحدتی که می خواهیم زمان می برد، اما می دانیم که این کار باید انجام شود.

تعهد متقابل تنها شعاری خوش آب و رنگ نیست. تعهد متقابل تنها راه رسیدن به کامیابی بشر است. تعهد متقابل تنها راه موفقیت در این جهان است.

امروزه، هزاران مقاله، نوشته های علمی و بیانیه های متعددی توسط سیاستمداران نوشته شده که همه یک پیام را در بر دارند: در عصرجهانی شدن همگانی، همه مسافر یک کشتی هستیم.

دنیای امروز ما دنیای یکپارچه گیست. بحران پشت سر بحران. هرچقدر هم سعی کنیم، نمی توانیم از ارتباط خود با تمام دنیا فرار کنیم. نمی توانیم "برای" و "علیه" چیزی باشیم، همه مسافر یک کشتی هستیم. شکاف کشتی ما همواره بزرگتر می شود و کشتی ما پر از آب می گردد.

هیچکس مقصر جدایی بین ما نیست، خودمان آنرا ایجاد کرده ایم. هر روز آب بیشتری وارد کشتی ما می شود. اگر غرق شود، همه ما را به قعر می کشاند. این شامل مسافران مرفه، مسافران عادی، افراد خوابیده روی عرشه و حتی فرماندهان و همه می شود.

شاید کسی از این وضعیت هراسی نداشته باشد و توجهی هم به آن نکند. اما، همگی احساس می کنیم که باید سوراخ کشتی را تعمیر کرد. واقعا باید اینکار را انجام دهیم و اینکار را می توانیم فقط با هم و بر اساس توافق و درک متقابل انجام دهیم. اکنون زمان یگانگی فرا رسیده است.

هر کدام از ما حق داریم زندگی امن و آبرومندانه‌ای داشته باشیم، اما نمی توانیم بدون شرط اساسی تعهد متقابل به آن برسیم. چرا؟ بی توجهی به این واقعیت که نیاز هر فرد، فوری و برحق است نشانه هایی از زخم جدایی در جامعه است: بی توجهی به افراد. این شکافی عمیق در ته کشتی مشترک ماست. حذف این بی تفاوتی باید در اولویت ما قرار گیرد.

انتقال پول از ثروتمندان به فقرا یا پیشنهاد های مشابه، تلاش هایی برای واکنش به این بیماری است. جابجایی پول فقط کشتی ما را تکان می دهد و آب همچنان داخل کشتی می شود.

بله، لازم است که به رفع هر مشکلی بپردازیم. بدون این کار نمی توانیم به آینده بیاندیشیم. اما موازی با آن نباید راه حل واقعی برای اقتصاد و مسائل اجتماعی را فراموش کنیم، که همچنین مشکل هر موجودی فقط در تعهد متقابل است.

تعهد متقابل چیست؟ تعهد متقابل امنیت است.

وقتی تعهد متقابل بین ما باشد:

- نه تنها نباید بر ضعیفان ظلم کنیم بلکه نباید یکدیگر را هم اذیت کنیم چون تعهد متقابل یعنی مسئولیت متقابل.
- برای من مهم است که تنها خودم شغل و درآمد مناسب نداشته باشم.

- جایی وجود نخواهد داشت که پول مازاد خود را خرج کنیم در حالی که دیگری پول کافی برای تهیه غذا نداشته باشد.
- از مالیات طفره نخواهیم رفت چون با اینکار در حال دزدی از سفره مشترک خانواده هستیم.
- خانه های خود را با قیمت‌های نجومی اجاره نخواهیم داد چون با بچه‌های خودمان اینگونه رفتار نخواهیم کرد.
- نمی توانیم شاد باشیم اگر دیگران هم مثل ما شاد نباشند.

تعهد متقابل زمانی رخ می دهد که بتوانم به ساده ترین نیازهای اساسی خودم بی توجه باشم و از نگرانی درباره خودم رها گردم. چرا؟ چون دیگران به من و من به آنها توجه می کنم همانند اعضای یک خانواده.

چه کاری باید انجام داد؟

باید به نیازهای اساسی هر شخصی توجه کنیم. چگونه؟ اینکار را مانند یک خانواده انجام خواهیم داد. همه ما، دور یک میز نشسته‌ایم - نمایندگان، سیاستمداران، اقتصاد دانان و جامعه شناسان - همه باهم هرآنچه به صلاح این خانواده بزرگ است تصمیم گیری می کنیم.

باید همانند یک خانواده تصمیم گیری کنیم. در یک خانواده دوست داشتنی، حتی اگر موافق هم نباشیم به نفع خانواده عمل می کنیم. برای نمونه، یکی تنبل است، یکی باهوش است و عده‌ای جاه طلب هستند. برابر نیستیم، اما در یک خانواده، نقش ما تلاش برای برآورده کردن نیازهای هر فرد است. آیا کسانی هستند که به حق‌شان نرسیده باشند؟ ابتدا باید به آنها توجه کنیم. هدف، ارائه یک برنامه اقتصادی جدید نیست، بلکه یک نگرش صحیح است. اگر هر عملی را با اتحاد بین خودمان شروع کنیم و به پایان برسانیم، همه چیز ممکن است.

لازم است اجتماع اطراف خود را تغییر دهیم. مطالعات فراوان در زمینه روانشناسی و علوم اجتماعی ثابت می کند که اجتماع، ارزشهای انسانی را مشخص می کند. اجتماع تعریف می کند چی بخریم، چگونه بپوشیم، چگونه رفتار کنیم و به چه چیز فکر کنیم.

اولین تغییر باید در رسانه ها انجام شود. امروزه نمایش برنامه های سرگرم کننده ای که منیت و نفس ما را تقویت می کنند نیازی نیست. می توان برنامه های جدی‌تری ساخت که لبریز از عشق و توجه به انسانیت باشند.

رسانه های امروزی کهنه شده اند. بقای رسانه ها بر اساس تعداد بینندگان آنهاست و به سود و زیانی وابسته هستند که برای ما ارزشهای پوچ و بی معنی همراه دارد.

به رسانه ای احتیاج داریم که نشان دهد آن منیت به سرانجام نمی رسد بلکه فقط خسران است. به رسانه ای احتیاج داریم که ما را متحد نشان دهد حتی اگر چنین قصدی نداشته باشد. از اینرو رسانه باید محیطی باشد که همواره ما را با هم متحد کند.

امروزه اینترنت مهمترین رسانه است. قدرت آن در ارتباط میلیونی بین افراد نهفته است. در تمام سایت های اجتماعی از قبیل فیسبوک، یوتیوب و تویتر، باید آزادانه و با سعه صدر در مورد راه‌های تعهد متقابل بین خودمان، پیرامون ماهیت انسان، وضعیت جهان و وجود مشکل و نحوه حل آن بحث کنیم. اینترنت به ما این امکان را می دهد بر تفاوتهای خارجی که ما را از هم جدا کرده غلبه کنیم و می تواند محیطی باشد که خودمان در آن آموزش ببینیم.

در مبحث آموزش

کودکان دلبندمان در یک واقعیت غیرقابل قبول رشد می‌کنند. خشونت، بی تفاوتی و تحقیر، غربت و بی ایمانی محیط اطراف آنها را پر کرده و نمی توانیم آنها را نجات دهیم.

سرمایه گذاری بر روی فرزندانمان بالاترین اولویت را دارد و ثمره آن امید برای همگان است. از اینرو، هدف اصلی تحصیل باید لبریز کردن کودکان از دانش انسان ساز باشد، انسانی که توانایی غلبه بر حقیقت پیچیده ای که بعد از فارغ التحصیلی به انتظار اوست را دارد.

نباید سیستم را مقصر دانست. مشکل نبود حمایت از معلم یا بازیگوشی کودکان نیست. مشکل همانند مشکلات رسانه‌ها و دیگر زمینه هاست: در نگرش.

و بدین خاطر است که مدارس، که هدف آنها آماده سازی کودک برای زندگی است از زمان انقلاب صنعتی تغییر نکرده اند. اما، دنیا عوض شده است. همه این را می فهمند.

اصلاح جهان یعنی اصلاح آموزش

هدف، اصلاح بنیادی دیگری نیست، بلکه تغییر واقعی در مفهوم است.

می توان اوضاع را از یک معلم خسته در برابر بچه های نافرمان به معلمی با برق شوق در چشمانش که در جمع بچه ها یا دوستان نشسته عوض کرد.

عشق جاودانی

مدتهاست که تنهاییم. معنای به چشمهای یکدیگر نگاه کردن را فراموش کرده ایم. ما تعهد متقابل را گم کرده ایم، خیلی هم گم کرده ایم.

اگر ما هرکسی را با تعهد متقابل همانند مادری که بچه اش را عاشقانه در آغوش می گیرد احاطه کنیم، هر کدام از ما احساس گرمی و اطمینانی می کنیم که یک کودک از مادرش می گیرد. این اطمینان ما را از نگرانی رها می کند. آنگاه، قادر خواهیم بود جلوتر برویم، به نفر بعدی، به یکی دیگر .... تا به همه.

بدین ترتیب، عشق را به خانه خواهیم آورد. برای همیشه.

> آفریدگار قدرت یکسان و ثابتی است که ماهیت آن، نیکی، بخشش و ابدیت است

اصلی از هیلل پیر

"چیزی که از آن متنفری برای دیگری مخواه !!"

این اصل را هیلل پیر برای کسانی تعیین نموده که بخواهند از طبع و نیت خودخواهانه خود رها شوند. کسانی که مایلند به عالم معنوی نزدیک گردیده و به عمق درک آفریدگار و سود حاصل از آن دست یابند.

انسان سردرگم است و نمی داند چگونه به روحانیت رو آورد. فکر می کند،می تواند از صفات و امیالی که متعلق به دنیای مادی هستند استفاده کند. زیرا هر چه باشد اوسالها برای آموزش و کسب علم یا حرفه ای در زندگیش صرف نموده و به همین دلیل تصور می کند که می تواند با قوانین فعلی به درجه بالا تری ارتقا یابد.

کل مسئله اینجاست: ما به قوانینی که در بدو زندگیمان به ما یاد داده اند عادت کرده ایم و نمی فهمیم که معنویت، ما را وادار به باز نگری تمام اصول می نماید. ما راه قبلی را ادامه نمی دهیم بلکه آن را به پایان رسانده و به سمت جدیدی، به بعد تازه ای که حتی نمی توانیم آن را در نظرمان تصور کنیم حرکت می کنیم. این یک نقطهٔ برگشت نیست بلکه جهشی به دنیای ناشناخته است.

جمله ای از حکیمی به نام هیلل پیر(کسی که موفق شد، نیت خود را از خودخواهی به نوع دوستی و بخشش برگرداند و از عالم مادی به عالم روحانی ارتقا یابد): روزی فردی که آرزو داشت به جهان معنوی و به آفریدگار برسد به خانهٔ هیلل وارد شد. او می دانست که خودش به تنهایی توانایی کسب روحانیت را ندارد و باید با هیلل مشورت کند و چشم بسته توصیه های وی را بپذیرد و آنها را دنبال نماید. او می دانست که با دید خودخواهانه خود، راه معنویت را نخواهد یافت و از هیلل چنین خواست:
"در مدت کوتاهی اصول معنویت را به من بیاموز!"
هیلل پیر قبول کرد و گفت: "چیزی که از آن متنفری برای دیگری مخواه" این اصل معنویت است و بقیه اوامر تفسیر این اصل می باشند. اکنون برو و تفسیر را بیاموز.

این جمله هیلل پیر دربرگیرندهٔ کلیهٔ قوانینی است که در مسیر هدف آفرینش میباشد. پاسخ او بسیار ساده است: "هر دانشی که تا کنون آموخته ای فراموش کن و فقط یک اصل، یک کلید را در دست بگیر: "از آنچه متنفری و برای خود نمی خواهی برای دیگری نیز نخواه!"

برای آزمایش راهتان، شما باید در هر لحظه و هر ثانیه طرز رفتار و رابطه خود را با دوستتان بررسی کنید. آیا شما واقعاً می توانید به خودتان همانطور فکر کنید که به دوستتان فکر می کنید؟ آیا درواقع می توانید خودتان را به جای دوستتان قرار دهید و از او به همان نحو مراقبت کنید که مراقب خودتان هستید؟ حتی اگر در درونتان سئوال و انتقادات فراوان دارید، شما باید فرای تمام نگرش ها و رفتارهای زشت خود باشید.

این نیمه اول راه است که در آن شما شروع به ایجاد رابطه با دیگران می نمایید ،به طوری که دیگر عامل انحراف و شکست دیگران نمی شوید زیرا شما اکنون آمادهٔ پیوستن بامردم هستید با اینکه فعلا ماهیت پیوند را درک نمی کنید .به این صورت با نیت پاک خود نور اصلاح کننده که شما را به پیش رهنمون می سازد به سوی خود جلب می کنید.

البته انجام این اصل به مراحل فراوانی تقسیم شده و هر مرحله صورتی دیگر، نمای جدید و خاصی به خود می گیرد .هر بار قسمت دیگری از تصویر کلی برایتان آشکار می شود .گر چه این امر ساده بنظر می رسد؛ زیرا فکر می کنید که شاید بتوانید به دیگران بدی نکنید ،ولی چگونه می توانید بر افکارتان تسلط داشته باشید؟ شما همیشه در حال رقابت با دیگران هستید .در این مسیر ،هر بار باید بر منیت خود؛ که شما را از راه منحرف می سازد غلبه کنید و آن را شکست دهید .و تمام سختی های شما تنها در این موضوع خلاصه می شود.

رفته رفته شروع به درک و آشنایی با این سیستم درونی می کنید و آن را با مقایسه بااین اصل "دیگری را مانند خود دوست بدار "می سنجید و به سوی درجهٔ بخشش بی قید و شرط و الترواسم (نوع دوستی)پیش می روید.

در واقع ،کسان دیگر وسیلهٔ تمرین و نمونه ای برای غلبه کردن بر منیت شماست که با رفتار و رابطهٔ صحیح با آنان در دنیای مادی می توانید مسیر روحانیت ،قوانین و شرایط معنوی را بیابید .معنویت را می توان فقط در دنیای مادی کشف کرد و نه در ماورای ابرها و آسمان ها ،و فقط در ارتباط بین ما ،بین افراد بشر یافته می شود .بنابراین گفته شده "از آنچه متنفری و برای خود نمی خواهی برای دوستت نیز نخواه"!

این اصل برای همه قابل فهم است و همه می توانند آن را عملی کنند و نیازی به پیش قرارداد نیست .فقط با دوستانتان بر طبق این اصل رفتار کنید و بیش از این چیز دیگری را جستجو نکنید. زیرا وسیله دیگری که شما را به کشف آفریدگار راهی می کند وجود ندارد و این شرط اول در این مسیر است.

رویهمرفته دو شرط وجود دارد که هر دو مربوط به رفتار شما با فرد مقابل شما می باشد.

شرط اول" از آنچه متنفری و برای خود نمی خواهی برای دوستت نیز نخواه"!

شرط دوم و نهایی"دوستت را مانند خودت دوست بدار".

انسان ها باید اصلاح شوند و نه اقتصاد

دلیل آشکار شدن بحران کنونی آن است که بتوانیم به تعهد متقابل دست یابیم.

سوال: ما می گوییم که اروپا نباید به دلیل بحران وام ها به جدایی برسد. پس چه باید کرد؟

پاسخ: فقط آموزش و تربیت، کلیدی برای موفقیت می باشد. بدون آموزش و تربیت بشریت، هیچ راه حلی نخواهد یافت. او باید به مرحله والا تری صعود کند و به "تعهد متقابل" برسد. قبل از هر چیز باید به مردم شرح داده شود که چرا کمک به یونان تا این اندازه ضروری است با وجود آن که هرگز هیچ کس مایل به پرداخت وام های دیگران نیست.

بطور کلی دلیل آشکار شدن بحران کنونی آن است که بتوانیم به تعهد متقابل، دست یابیم تا هر یک از ما وابستگی خود را به دیگران احساس نماید. دنیا باید به رابطهٔ درونی متقابل بین تمام افراد بشر برسد تا آنها با یکدیگر به یک پیکر، به یک جام، تبدیل گشته و قدرت و بُعد والا را کشف کنند

بنابراین بحران بدین جهت سر نکشیده است که ما سعی کنیم تا آن را مستقیماً اصلاح کنیم بلکه بدلیل آن که با کمک آن، به درجه و مرحلهٔ والا تری بالا رویم. و از اینجا ضروریت آموزش و تربیت، سرچشمه می گیرد و در لحظه ای که به آن رو آوریم بلافاصله و ناگهان بحران آرام خواهد شد و ما حتی نخواهیم فهمید که چگونه این امر اتفاق می افتد.این بدان دلیل است که در انسان تغییرات درونی خاصی رخ داده و او به سوی هدف آفرینش رهنمون می شود و این هدف اصلی و حقیقی بحران است: تغییر دادن انسان و نه تغییر سیستم مالی و اقتصادی.

رهبران اروپا هنوز معتقدند که می توانند به روند گذشته برگردند: تولید هر چه بیشتر و افزایش مصرف. ولی در واقع توسعه در جهت مخالف پیش می رود و این امر را باید توضیح داد. اروپا باید از دولتها و بانکهایی که در سختی هستند حمایت کند. ولی آن چه مهم است انسان ها هستند. بدون آموزش و تربیت، ما نور انتهای تونل (نور امیدواری) را نخواهیم دید و دنیا باید از این حقیقت آگاهی یابد.

تزریق پول به بدهکاران به تنهایی، باعث بد تر شدن وضعیت خواهد شد ولی همزمان با آن باید به تربیت رجوع نموده و قوانین عالم یک پارچه و انتگرال را به انسان ها آموخت. این تغییرات درونی بلافاصله ظاهر نخواهند شد ولی عملی که در جهت اصلاح انجام داده می شود خود باعث بهبود و سلامتی وضعیت خواهد شد.

> آفریدگار بنده هایش را آفریده تا آنها را از لذت سرشار کند

فرصت را از دست ندهید

در دنیای امروزی ما محتاج یک ارتباط جهانی خوب هستیم.

سوال: مردم نمی دانند به چه شدتی تحت تأثیر محیط خود هستند. فکر می کنند با خواست خودشان عمل می کنند. چگونه می توانیم نقش محیط را به آنها توضیح دهیم؟

پاسخ: طبق باور عموم، "بدی" یعنی آزار رساندن به دیگران. پس بیایید با یکدیگر متحد و مهربان باشیم نه به خاطر آفریدگار و آخرت، بلکه برای اینکه همه احساس خوشایندی داشته باشیم.

در دنیای امروزی ما محتاج یک ارتباط جهانی خوب هستیم. حتی رهبران نظامی، سیاستمداران واقع بین، دانشمندان و دیگر متخصصان درباره این ارتباط صحبت می کنند. همه قبول دارند که در وضعیت کنونی انتخاب دیگری نداریم. برای داشتن آینده باید با هم متحد شویم.

اما منیت ما اجازه نمی دهد با یکدیگر متحد شویم. برای رسیدن به شرایط بهتر باید روش آموزشی جدید و جامعی عرضه کنیم و قوانین دنیای کامل و صحیح را آموزش دهیم. واقعیتی که افکار متخصصان را تغییر داده **باید به همان شکل، نظر مردم را هم تغییر دهد.**

من باید به کل جامعه خدمت کنم، نه به خاطر نوع دوستی، بلکه، چون من بخشی از جامعه هستم. راه درست این است.

پذیرش همگانی این روش به چگونگی عرضه آن بستگی دارد به نحوی که جای اعتراض و سؤالی باقی نماند. بجای "تک شلیک" باید "بمباران عظیمی" از نقل قول بزرگان بیان شود تا همه یکصدا حقیقت آنرا تأیید کنند. در نهایت در را بر روی آنها خواهیم گشود و آنها نقش خود را ایفا خواهند کرد.

باید اطلاعات و نظرات متخصصان شناخته شده و مورد قبول مردم را جمع آوری کرده و صدای آنها را رساتر کنیم. امروزه مقادیر اطلاعات به اندازه کافی وجود دارد فقط باید آنها را آماده و به عموم عرضه کنیم. هرچه زودتر بهتر.

حتی مردم چین هم در مورد ارتباط صحبت می کنند چون متوجه بحران خودشان شده اند که حتی می تواند بدتر از بحران اروپا باشد. همه چیز به سرعت و غیرمنتظره تغییر خواهد کرد. مانند یک سیب، که به نظرت قرمز و زیبا می رسد اما وقتی آنرا می چرخانی، می بینید طرف دیگرش کاملا فاسد است. این یک مشکل جهانی است نه شخصی.

نشست سران بی نتیجه پایان می یابد. رهبران نه تنها درمانده هستند بلکه قادر نیستند چیزی بگویند. در حقیقت دیگر کسی از آنها انتظار حرف مفیدی ندارد. این نشست ها یک امر عادی شده و تصمیمات آنها از روی نبودن راه چاره می باشد.

دنیا دیگر دلسرد و نا امید است.این دوران انتقالی است. تا زمانی که نا امیدی فراگیر نشده و منجر به آشوب و جنگ نگردیده ما باید برای فهماندن مشکل و راه حل آن به جهانیان کمک کنیم.

این بهترین زمان برای انتشار است. اگر این فرصت را از دست دهیم، سمت فاسد سیب با تمام تلخی آن بر ما نمایان خواهد شد.

قانون عشق و قانون جاذبه

قانون عشق و قانون جاذبه هر دو یکی هستند. ولیکن قانونی که در سطح ماده و فیزیک مورد استفاده قرار می گیرد "قانون جاذبه" خوانده می شود که طبق آن در برق، مثبت به طرف منفی کشیده می شود - در فشار، خالی به پر- در حرارت، گرم به سرد و همینطور کره زمین نیز دارای قدرت جاذبه و دافعه است. این مسئله در هر باره ای صدق می کند. در سطح جانداران، این موضوع واضح تر است چون شامل نکته های فراوانی است، لیکن ما همیشه موفق به درک آن نیستیم. ما همیشه درک نمی کنیم در طبیعت چه می گذرد.

در طبیعت تنها یک قانون حکمفرماست و آن قانون عشق است، با اینکه در دنیای ما انسانها عشق به خویشتن (خود پرستی) وجود دارد. عکس آنهم می تواند باشد، و آن "عشق به دیگران" است. عشق واقعی، که وجود آن را می شود فهمید، لیکن اجرای واقعی آن به سختی امکان پذیراست.

عشق به دیگران به چه معناست؟ ما می خواهیم دیگران را دوست داشته باشیم، ولی درک می کنیم که این کار عملی نیست. مثلاً زن از همسرش می خواهد که وی را درک کرده و خواستهایش را برآورده نماید. در حقیقت زن از شوهرش درخواست "عشق به همنوع " را دارد. پس این موضوع موجود است اما چندان عملی نیست.

ما هم همواره در ضمیر ناخودآگاه خود می خواهیم که ما را درک کنند، ما را حس کنند. حداقل در برآوردن قسمتی از خواسته ها و احساسات با ما همکاری نمایند. در واقع ما از دیگران طلب عشق به همنوع را داریم، ولی خودمان این چنین عمل نمی کنیم. من می خواهم که تمام افراد دنیا با عشق و نوعدوستی با من رفتار کنند ولیکن من نمی توانم آنها را مجبور به این کار نمایم . اگر می توانستم البته آنها را به این کار وادار می کردم.

سختی عشق به همنوع در آن است که دستمزدی وجود ندارد. اگر می دانستم که برای عشق به همنوع می بایست ازخود گذشته و وی را ملو و راضی کنم و نه خویش را، آنزمان من هم پر ازشادی می شوم. چنین عشقی مانند عشق طبیعی مادر به نوزاد است. همین امر می تواند درمورد عشق به همنوع هم صدق کند، ولی اگر مزدی در کار باشد ، یعنی بیشتر از آنکه عشق، او را ملو می نماید مرا سیراب کند. بدون احساس ملو شدن ما نمی توانیم کاری انجام دهیم و قدمی به جلو برداریم.

درخواست پروردگار این نیست که ما ازطبیعت جدا باشیم، تنها می خواهد که مزدی که دریافت می کنیم، مزدی باشد که در بیرون از ما هم حس گردد، که دستمزد ما " **او** "باشد و ما" **همانند او** "شویم، که دستمزد و پاداش او را فرای منیت یا خواست دریافت خویش احساس نمائیم. مزدی پر ارزش، همانطور که نوشته شده: "دستمزدش فراوان خواهد بود بنا بر کاری که انجام می دهد."

چرا هر کس باید علم کبالا را بیاموزد

یهودا اشلگ (بعل هسولام) در کتاب خود توضیح می دهد که هر کس، مطمعناً به نقطه ای خواهد رسید، که بخواهد به روحانیت و الاهیت برسد. و تنها وسیله برای رسیدن به این موقعیت، آموزش علم کبالاست. در کتابهای کبالا قدرت مخصوص وکیفیت بی همتایی وجود دارد که با آنکه انسان نمی تواند چیزی را که می خواند بفهمد، ولی میل و اشتیاق فراوان او برای درک آن، باعث می شود که در حین آموزش نوری از عالم روحانی بر او بدرخشد. ولیکن چون هنوز به آن مرحله نرسیده که گنجایش گرفتن کامل آن نور عظیم را داشته باشد، آن نور در حین آموزش برای او توفیق و برکتی می آورد تا او را به بالا ترین مرحله روحانیت برساند.

اخیرا بسیاری از افراد بشر در سراسر جهان که در پی جستجوی ماهیت و معنای اصلی زندگی هستند و به جهان مادی اکتفا نمی کنند، به این حکمت رو آورده اند و حتی آن را بوسیلهٔ اینترنت به زبان های مختلف می آموزند.